بسمه تعالی

۲۳/۰۱/۹۴ امارات معتبره - حجیّت خبر واحد - خبر واحد در موضوعات

**حجیت خبر واحد در موضوعات**

قبل از اینکه بحث را ادامه دهم یک نکته‌ای را در تکمیل جلسه‌ی قبلی عرض کنم دیروز عرض کردم که عبد الله بن سلیمان عبسی اصحاب السجاد علیه السلام ذکر شده ولی ما روایت او را پیدا نکردیم پدر او راوی هست عبارتی که در ترجمه‌ی پدر این شخص هست عبارتی هست که گاهی بد فهمیده شده یک توضیحی عرض کنم در رجال طوسی ص115، رقم 1151،و 21 در باب عبارت این هست سلیمان ابو عبدالله بن سلیمان العبسی الکوفی آقای خویی یک سلیمان بن سلیمان العبسی را ترجمه کردند و عبارت را این‌گونه تصور کردند سلیمان ابو عبدالله من سلیمان العبسی الکوفی در حالی که ابو به معنای والد هست (سلیمان ابو عبدالله بن سلیمان العبسی الکوفی) یعنی سلیمان والد عبدالله بن سلیمان العبسی چون مشخصه‌ای برای این سلیمان نداشتند الا اینکه پدر عبداله بن سلیمان العبسی هست و گاهی اوقات متوجه نشدن این باعث شده که بعضی از عبارت‌‌‌‌‌ها درست فهمیده نشود یک عبارتی در فهرست شیخ در ترجمه‌ی ابراهیم بن محمد بن سعید ثقفی هست آنجا یک کسی بنام علی بن محمد بن قبشی را آورده و می‌گوید قال شیخ ابو علی حبش بغیریا اینها ماندند مراد از شیخ ابو علی کیست صاحب قاموس رجال می‌گوید عبارت این هست در سند روایت شیخ مفید واقع شده قال شیخ ابو علی حبش بغیر یاء، علی بن حبشی بوده از دو طریق ایشان نقل کرده در یک طریق علی بن حبشی هست شیخ مفید این را با لفظ علی بن حبش نقل کرده است و این ابو فلان در رجال شیخ مکرر آمده است و گاهی اوقات این باعث شده که مطالب روشن نباشد به دلیل همین هست که این راوی را نشناختند به خاطر همین او را با پسر خود معرفی کردند ما الان در برنامه‌ی درایة النور بعضی راوی‌ها را برای تمییز مشترک داشتن با شاگردش معرفی می‌کنیم ابو داود شیخ محمد بن یعقوب الکلینی. گاهی اوقات ممکن هست با استاد معرفی کنیم یک ویژگی که ابو داود افراد مختلفی هستند ولی ابو داودی که شیخ کلینی را نشناختیم بالاخره یک جور

باید این را از سایر ابو داود‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌ها جدا می‌کردیم با این مشخصه ابو داود شیخ محمد بن یعقوب کلینی در عنوان معایری که زدیم این شکل می‌باشد برای اینکه سلیمان را مشخص کند که چه شکلی هست با ابو عبدالله سلیمان العبسی آن را معرفی کرده است. مراد از عبد الله بن سلیمان مطلقی که در اسناد هست مراد کیست مرحوم آقای خویی گفته‌اند مراد از عبد الله بن سلیمان، عبد الله بن سلیمان الصیرفی هست البته قبل از ایشان هم در کلمات آقایان وارد شده که مراد عبد الله بن سلیمان الصیرفی هست مثلا در کلام مرحوم وحید بهبهانی در تعلیقه یک تاویل دارد و ایشان تاویل می‌کندعلی تقدیر التعدد و یک تعبیر دارد و می‌گوید عبد الله بن سلیمان متعدد هست. (مقال، ج4، ص178) از تعلیقه نقل کرده که مراد از این عبد الله بن سلیمان کیست؟ احتمال می‌دهم در ذیل طریق صدوق و عبد الله بن سلیمان این مطلب را آورده و مراد او عبد الله بن سلیمانی هست که صدوق طریق به او دارد چون قبل از این ذکر می‌کندکه صدوق به این عبد الله بن سلیمان طریق دارد و صفان بن ابو عمیر از او نقل می‌کند ولیس بمعلوم انه ایهم و الظاهر کونه الصیرفی علی تقدیر التعدد البته احتمال وحدت خیلی بعید هست هر چند نمی‌شود نفی کرد ولی این عناوین مختلف عامری، عجلی، نخعی‌، صیرفی بعضی از اینها مثلا خود صیرفی قابل جمع با چیزهای دیگر هست ولی آن چیزهایی که نسب قبیله‌ای هست مثل عبسی، عجلی، عامری و نخعی می‌شود یکی از اینها عام البلوی و یکی بالاصاله باشد ولی در شرح حال اینها این چیزها ذکر نشده هست و به هر حال وحدت ثابت نشده و حکم تعدد باید بار کنیم. اینکه چرا مراد صیرفی هست مرحوم آقای خویی استدلال کرده و آقیان دیگر استدلال ندارند مرحوم آقای خویی این جور استدلال فرمودند که چون عبد الله بن سلیمان صیرفی صاحب کتاب هست پس بنابراین مشهور هست و عنوان مشترک هم انصراف به عنوان مشهور دارد پس مراد از عبد الله بن سلیمان، همین عبد الله بن سلیمان الصیرفی هست و ایشان بعد استظهار کرده صیرفی با عبد الله بن سلیمان العبسی یکی هست اینجا چند نکته باید مد نظر باشد یکی اینکه آیا مجرد صاحب کتاب بودن برای اینکه شخص مشهور شود کافی هست؟ نه مجرد صاحب کتاب بودن شهرت آور

نیست بعضی از مولفین هستند که کتاب آنها کتاب مشهوری هست مثل کافی کلینی، معاصر برقی، کتب حسین بن سعید به خصوص این حسین بن سعید که شهرت عمده او به خاطر کتاب خود او هست منهای کتاب خود شهرت خاصی ندارد برقی این جور نبوده ولی به هر حال عمده وجه شهرت بعضی اشخاص جهت کتاب آنها هست ولی همه‌ی کتابها این جور نیستند که کتاب مشهوری باشند و بعضی از کتابها مشهور و بعضی مشهور نبودند پس به مجرد صاحب کتاب بودن شهرت استفاده نمی‌شود به خصوص این عبد الله بن سلیمان صیرفی را نجاشی در فهرست خود آورده، شیخ طوسی او را در فهرست خود نیاورده است اگر کتاب او کتاب مشهوری بود باید در فهرست شیخ طوسی هم می‌آمد این نشانگر این هست که کتاب او آن چنان کتاب مشهوری نیست خارجا هم پیدا هست که هیچ جایی مصرح به اینکه ما از کتاب عبد الله بن سلیمان صیرفی نقل می‌کنیم نداریم. نکته‌ی دوم اینکه فرض کنید که گفتیم کسی که صاحب کتاب هست او مشهور هست آیا می‌توانیم اثبات کنیم که فقط عبد الله بن سلیمان صیرفی صاحب کتاب بوده است و افراد دیگر صاحب کتاب نبوده‌اند؟ در فهرست اشاره می‌کندکه من وعده نمی‌دهم که همه‌ی افراد را جمع کنم چون افراد دیگری هم هستند که ممکن هست از دست من در رفته‌اند خارجا هم رابطه بین فهرست شیخ و رجال نجاشی عموم خصوص من وجه هست یک سری موارد از فهرست شیخ افتاده و یکی از موارد هست که از رجال نجاشی افتاده است پس این گونه نیست که هر کسی که صاحب کتاب هست حتما در کتب رجالی اسم آنها ذکر شده ممکن هست صاحب کتاب باشند ولی ذکر نشده باشند البته این اشکال بر این فرض هست که ما صاحب کتاب بودن را با اشتهار مساوق ببینیم و بگوییم اگر کسی صاحب کتاب هست این نشانه‌ی مشهور بودن او هست البته ما اصل این مطلب را قبول نداریم که اگر کسی صاحب کتاب باشد حتما باید مشهور باشد ولی بنابر اینکه اگر کسی که صاحب کتاب باشد مشهور باشد معلوم نیست که همه‌ی صاحب کتاب‌ها را در فهرست‌ها ذکر می‌کردند این مشخص هست اگر شهرت نسبی را بگوییم این شهرت دلیل بر انصراف نیست در نکته بعدی این مطلب را شرح می‌دهم. اگر

صاحب کتاب بودن با شهرت همراه باشد ما دلیل نداریم که فقط عبد الله بن سلیمان صیرفی مشهور از سایر مسلمین به عبد الله بن سلیمان مشهور نیستند. این مطلب یک نکته‌ی تکمیلی دارد که بعد یک تقریبی شبیه این تقریب را عرض می‌کنم. نکته سوم اینکه اصلا اینکه شما می‌فرمایید که عنوان مشترک به عنوانی مشهور انصراف دارد آیا همین جور هست؟ این باب وابسته به این هست که منشأ اطلاق عنوان چیست؟ اطلاق عنوان چیزهای مختلفی دارد، نکات مختلفی دارد ممکن هست به خاطر اینکه در سند قبل مشخصه آن را ذکر کردن به این اعتبار اینجا مشخصه آن را ذکر نکرده‌اند ممکن است به خاطر اینکه نه اشتهار مطلق من با یکی از اینها فقط مرتبط هستم فرض کنید عبد الله بن سلیمان عامری که آقای خویی او را مشهور نمی‌داند ولی می‌گوید ربیع بن محمد مسلی اگر عبد الله بن سلیمان می‌گوید مراد عبد الله بن سلیمان عامری هست به خاطر اینکه او فقط از ایشان روایت می‌کند فقط از او روایت کردن کاشف از این نیست که انصراف دارد در واقع کاشف از این هست که می‌تواند به اطلاق اکتفا کند چون همه می‌دانند که من مثلا با این آقا مرتبط هستم این خود جهتی بر این هست که مطلق بگذارم و مشخصه این را ذکر نکردم. فرض کنید ما اگر احتمال دهیم ابان بن عثمان با یکی از این اشخاص مرتبط باشد و به اعتماد ارتباط با یکی از اینها این را مطلق گذاشته است چگونه می‌توانیم این احتمال را نفی کنیم به تعبیر دیگر هر کدام از راوی‌های دیگر می‌توانند علت‌های مختلف بر اطلاق داشته باشند اینکه همه‌ی این راوی‌ها یک علت وحدانی داشته باشند و آن هم اشتراک علی وجه الاطلاق باشد دلیل نداریم و یک نکته‌ای را اینجا ضمیمه کنم آن این هست که اشتهار هم اگر دلیل باشد در طبقه‌ی واحده هست چون یک نکته‌ای گاهی اوقات اینجا اشتباه شده شیخ کلینی از کسی بنام محمد بن حسن نقل می‌کندخیلی‌ها گفته‌اند مراد از این محمدبن حسن، محمدبن حسن صفار هست چون مشهورترین محمدبن حسن، محمدبن حسن صفار هست این فرع بر این هست که ما طبقه‌ی کلینی را بشناسیم صفار در طبقه‌ی خود مشهورترین شخص هست ولی کلینی آیا طبقه‌ای هست که از صفار نقل کند یا نکند چون طبقه متعارف کلینی با صفار ارتباطی

ندارد یعنی مشایخ عمده‌ای که کلینی از آنها نقل روایت می‌کند متاخر از صفار هستند سعد بن عبدالله که تقریبا قدیمی‌ترین استاد کلینی هست که روایت او آن چنان زیاد نیست و حدود سیصد وفات سعدبن عبدالله هست و تاریخ وفات مشایخ اصلی شیخ کلینی بعد از سال سیصد هست، مثل حمید بن زیاد 310، محمدبن جعفر اسدی 312 و... وفات سایر مشایخ شیخ کلینی از 306 شروع می‌شود هیچ کدام در طبقه‌ی صفار که در 290 وفات او هست نیستند این استدلال زمانی هست که ما بدانیم که کلینی صفار را درک کرده بعد بگوییم کلینی که صفار را درک کرده اگر محمد بن حسن تعبیر کند در آن طبقه محمد بن حسن انصراف به محمد بن حسن صفار دارد و انا لنا باثباته. ما در مورد بسیاری از عبد الله بن سلیمان ‌ها این مشکل را داریم که عبد الله بن سلیمان‌ها در یک طبقه نیستند که ما بتوانیم بگوییم که مراد از همه‌ی عبد الله بن سلیمان‌ها، عبد الله بن سلیمان صیرفی هست یک سری افراد از این عبد الله بن سلیمان‌ها را ابن ابی عمیر و صفان ؟؟؟ و یونس، اویس بن هشام در طبقه ابن ابی عمیر و صفان هستند ولی طبقه بسیاری از راوی‌های این عبد الله بن سلیمان‌‌ها با این راوی‌ها فرق دارد مثل ابان بن عثمان که روایت ما هم همین هست خیلی روایت دارد که در طبقه مشایخ همین طبقه هست و به هر حال تمام عبد الله بن سلیمان‌ها انصراف به عبد الله بن سلیمان صیرفی دارد این فرع بر این هست که همه‌ی این عبد الله بن سلیمان‌‌‌‌ها در یک طبقه باشند ولی اگر عبد الله بن سلیمان‌ها در طبقه‌های مختلفی باشند همه را در یک کاسه نباید مشی کنیم فوق مطلب اینکه عبد الله بن سلیمانی که در طبقه صیرفی هست طبقه صیرفی فقط اصحاب الصادق علیه السلام بودن نیست طبقه به لحاظ راوی را باید سنجید ممکن است از جهت مروی عنه چندین نفر در یک طبقه باشند ولی از جهت راوی یکی زودتر از دیگری باشد ممکن هست اصحاب الصادق علیه السلام یکی بزرگ‌تر و بعضی کوچک‌تر باشند نسبت به راوی باید سنجید که آیا همه‌ی اینها در یک طبقه هستند و این عبد الله بن سلیمان صیرفی که نجاشی ترجمه می‌کندیک راوی خیلی گمنامی دارد و طبقه او را درست نمی‌دانیم که چگونه هست ابراهیم بن سلیمان الخزاز عن جعفر بن علی حالا این جعفر بن

علی کیست و طبقه او چگونه هست و امثال اینها که خیلی بر ما روشن نیست. حالا ما به فرض که بیانات آقای خویی را بپذیریم تمام موارد عبد الله بن سلیمان را نمی‌توانیم بگوییم منصرف به صیرفی هست باید طبقه‌ی عبد الله بن سلیمانی را که می‌خواهیم به صیرفی تطبیق کنیم با طبقه‌ی صیرفی یکی باشد البته عبد الله بن سلیمان صیرفی منهای این یک اسنادی دارد که در آن اسناد می‌گوییم تا حدودی طبقه‌ی خود را نشان می‌دهد عبد الله بن سلیمان صیرفی راوی‌هایی که دارد اینها هستند: حمادبن عثمان، یونس بن یعقوب، عبدالکریم، عبدالرحمان بن اتبه اینها تقریبا صقار اصحاب امام صادق هستند روی این جهت اگر در نظر بگیریم عبد الله بن سلیمان صیرفی باید از کبار اصحاب امام صادق علیه السلام باشد با ابان ما سازگار هست اشکالی که می‌خواهم بگویم با بحث ما سازگاری ندارد. حماد بن عثمان با ابان بن عثمان هر دو طبقه ثانیه‌ی اصحاب اجماع هستند و نسبت به بحث ما مشکلی ندارد چون طبقه‌ی اینها با طبقه‌ی ابان بن عثمان یکی هست و بحث آقای خویی کلی هست و می‌گوید عبد الله بن سلیمان کانه در همه جا عبد الله بن سلیمان صیرفی هست این بیانی که ایشان دارد اگر هم صحیح باشد و اشکالهای قبلی که گفتیم از آنها رفع ید کنیم اخص از مدعا هست و تمام ادعای ایشان را ثابت نمی‌کندفقط در مواردی که ثابت شود که طبقه عبد الله بن سلیمان مورد بحث با طبقه عبد الله بن سلیمان صیرفی یکی هست که راوی‌های اینها در طبقه حماد بن عثمان و یونس بن یعقوب و عبدالکریم و... باشد این بله و درست هست و در مورد بحث ما این اشکال نیست ولی به طور کلی این اشکال وارد هست. این تقریب اول برای اینکه بگوییم مراد از عبد الله بن سلیمان، عبد الله بن سلیمان صیرفی هست. تقریب دوم شبیه همین تقریب هست بعضی از اشکال های این تقریب هم بر این وارد هست ولی یک مقدار دقیق تر هست عبد الله بن سلیمان صیرفی صاحب اصل هست ما ممکن هست بگوییم همه کسانی که صاحب کتاب هستند مشهور نیستند ولی صاحب اصل ها مشهور هستند سیره عقلا بنابراین اینکه شما می گفتید که هر صاحب کتابی مشهور نیست نه این صاحب اصل هست و صاحب اصلها مشهور هستند، پاسخ مطلب این هست که در مورد صاحب اصل

هم منهای بعضی اشکالهای دیگر که مشترک هست اینکه اصل اشتهار دلیل بر انصراف نیست یک اشکال اختصاصی هم تقریب دوم دارد اینکه صاحب اصل بودن هم دلیل بر اشتهار نیست معنای اصل به معنای کتاب مرجع نیست نه کتابی که همه به آن مراجعه می‌کنند که لازمه آن اشتهار و معروفیت باشد اصل یعنی کتاب دسته اول یعنی کتابی که منابع آن منبع مکتوب ندارد اصل در مقابل فرع و تصنیف هست اصل یعنی در عالم تصنیف و در عالم مکتوبات اصل هست و از کتاب دیگر گرفته نشده به خلاف تصنیف ها که بسیاری از منابع آنها منابع قبلی هست و مجرد اصل بودن به این معنا دلیل بر مشهور بودن نیست. عبارتی که مرحوم شیخ طوسی در عده دارد شیخ وقتی در عده می‌خواهد حجیت خبر واحد را اثبات کند عبارتی دارد و می گوید رسم اصحاب این هست که وقتی با همدیگر بحث می‌کنند اگر کسی فتوایی دهد و از او سوال کنند من این قلت هذا وقتی او را به یک کتاب مصنف المشهور کتاب او اصل معروف و کان راویه ثقه لا ینکر حدیث که از این عبارت دو نکته استفاده می‌شود یک نکته اینکه تمام اصول مشهور نیستند و نکته دوم اینکه تمام اصول معتبر نیستند حالا معتبر بودن را در بحث بعدی مطرح می‌کنیم چون یکی از استدلال‌هایی که بر احتمال این روایت هست اصل داشتن عبد الله بن سلیمان هست که آن را بعدا بحث می‌کنیم نکته ای که الان مورد بحث ما هست اینکه از این عبارت استفاده می‌شود که بعضی از اصول اصل مشهور هستند و بعضی ها اصل مشهور نیستند این استدلال هم راهی به جایی نمی برد. معاریف اصحاب ما در آن دوره احیانا ممکن هست بعضی ها هم صاحب کتاب باشند مشهوریت آنها به صاحب کتاب بودن آنها اصلا ربطی ندارد مثل زراره، محمدبن مسلم، ابی بصیر یک کتابهایی در مورد بعضی از اینها جمع و جور کرده‌اند ولی یک روایت مفصلی بوده که اسم آن را کتاب گذاشته‌اند مثل حدیث اربع بن مئه را که به عنوان کتاب محمد بن مسلم تلقی کرده‌اند ولی مشهور بودن هیچ یک از اینها به کتاب داری اینها نیست و اینها یک کتاب خاصی نداشتند که اینها منشأ مشور بودن اینها باشد این تقریب دوم هم برای اثبات اینکه عبد الله بن سلیمان منصرف به صیرفی هست تقریب نا تمامی هست.

یک تقریب سومی من به ذهنم رسیده که این تقریب این هست در رجال شیخ طوسی سلیمان ابو عبدالله بن سلیمان العبسی الکوفی را ترجمه کرده و این روایتی که عبد الله بن سلیمان از پدر خود نقل می‌کند روایت مطلقی هست کافی، ج6، ص62، حدیث1 و ص63، حدیث4، این از حمزه بن عمران عن عبد الله بن سلیمان عن ابیه سلیمان ما بگوییم این عبد الله بن سلیمان انصراف به عبد الله بن سلیمان عبسی داشته است اینکه سلیمان را وقتی می‌خواهند معرفی کنند پدر عبد الله بن سلیمان عبسی می گویند و اگر عبد الله بن سلیمان انصراف به عبد الله بن سلیمان عبسی نداشت نباید سلیمان ابو عبدالله بن سلیمان العبسی الکوفی می گفتند ولی معلوم نیست مدرک ابن عقده ای که این سلیمان ابو عبدالله بن سلیمان العبسی الکوفی را آورده خصوص این روایت باشد شاید یک روایت دیگری وجود داشته که با مشخصات ذکر شده بوده هست این تقریب خیلی روشن هست یک تقریبی مشابه این با عنوان تقریب چهار ذکر کنیم اینکه این عبد الله بن سلیمان در این سند مراد عبد الله بن سلیمان العبسی هست به قرینه روایت عن ابیه سلیمان عن علی بن الحسین که عبد الله بن سلیمان دیگری باشد که پدر او راوی از امام سجاد علیه السلام باشد این نشانگر این هست که عبد الله بن سلیمان خود عبد الله بن سلیمان عبسی هست و این شاهد بر این هست که عبد الله بن سلیمان منصرف به عبد الله بن سلیمان العبسی الکوفی هست ولی پاسخ این هست که در خصوص این روایت این مطلب را اثبات می‌کند ولی خصوص این روایت دلیل بر این نیست که به طور مطلق عبد الله بن سلیمان در همه جا عبد الله بن سلیمان العبسی الکوفی باشد ممکن هست فرض کنید یک روایتی قبل از این بوده حمزه بن العمران عن عبدالله بن سلیمان العبسی روایت بعدی حمزه بن عمران عن عبدالله بن سلیمان به اعتبار روایت قبل مشخصات این عبد الله بن سلیمان را حذف کرده و نیاورده است. اشکال این هست علت اینکه اینجا عبد الله بن سلیمان مراد عبسی هست معلوم نیست اشتهار داشته باشد ممکن هست به اعتبار سند قبل باشد اگر اشتهار او بود می گفتیم این اثبات می شد که علت اطلاق انصراف هست ولی چه کسی گفته که مطلق گذاشتن و اراده عبسی کردن انصراف آن هست بحث این

هست حمزه بن عمران که عبد الله بن سلیمان تاویل کرده چرا مشخصه آن را ذکر نکرده چون بعد از آن عن ابیه گفته است آیا این مشخص بوده که عبد الله بن سلیمان که از پدر خود نقل می‌کندشخص مشخصی هست؟ آیا پدر عبد الله بن سلیمان شخص معروفی هست؟ روایت عبد الله بن سلیمان از پدر خود مگر معروف هست؟ این با مثلا علی بن ابراهیم عن ابیه فرق دارد این را نمی‌شود با آن مقایسه کرد. اینکه حمزه بن عمران (عبد الله بن سلیمان) ذکر کرده ممکن هست به اعتبار سند قبلی بوده و سند قبلی با مشخصه ذکر کرده بوده گفته حمزه بن عمران عن عبد الله بن سلیمان العبسی در این روایت مشخصه عبد الله بن سلیمان را ذکر نکرده است اینها همه تقریب‌هایی بود که ما بگوییم مراد عبد الله بن سلیمان العبسی هست بعضی تقریب های مخالف هم وجود دارد یک تقریب وجود دارد که می گوید مراد عبد الله بن سلیمان العجلی هست.

«و آخر دعوانا أن الحمد لله رب العالمین»